**تقابل فجور و تقوا و** بحرانِ مسئله انسان در فهم خود و جواب قرآن به آن[[1]](#footnote-1)

**«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها**. فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها **»**(شمس/ 8 و7)

1- در تقابل فجور و تقوا است که ذات انسان کامل می‌شود، به همان معنای: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها».

2- با توجه به این‌که فرمود: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»، ماه رجب شرایط تحقق همین تقواست با رعایت مستحبّات مطرح‌شده در این ماه و ادعیه و روزه داری. و از این جهت اهل سلوک سعی در حفظ ماه مبارک رجب دارند. زیرا هرچه بیشتر به وجود گسترده و گشوده خود که با تقوا درک می‌شود، نزدیک می‌شوند.

3- در ماه مبارک رجب شرایط، شرایطِ غلبه تقوا بر توهّم و گمان‌های سرگردان است تا انسان بیش از پیش به حقیقتِ بنیادین خود که همان «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» است نزدیک شود.

4- فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها»، زیرا انسان با شناخت بنیادین‌ترین بنیاد خود می‌داند چه چیز او را به خودش نزدیک می‌کند تا در اُنس با خدا قرار گیرد. «زکّاها» یعنی آزادکردنِ جان از امور دست و پا گیر، مانند تشنه‌ای که در بیابانی بیکرانه از گنجی که پیدا کرده است پر از طلا و جواهرات، خود را آزاد می‌کند.

5- فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها»، این همان تذکر به تعالیِ ملی یک ملت بزرگ و قدسی است تا از ارزش‌های الهی و انسانی بتواند دفاع کند، وگرنه: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها»(10) گرفتار فضای رسانه‌هایی مانند ایران اینترنشنال می‌شود. و این همان همسوشدن با جریان‌های مقابل جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی که حاج قاسمِ شهید و بصیر ما آن را «حرم» می داند.

6- آیات «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها» (7) «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» (8) توان آدم‌سازی دارد. در حالی‌که در فرهنگ غربی، نهایتاً ما به دانش فیزیک و شیمی و تکنولوژی می‌رسیم که برای معنابخشیدن به بشریت کافی نیست و نارضایتیِ انسان جدید را برطرف نمی‌کند و انسان را در عین دانابودن به علوم تجربی، بدون درک حقیقت انسان، انسان را همچنان عوام نگه می‌دارد.

7- آیات فوق موجب می‌شود که حتی بتوانیم خودمان را نیز نقد کنیم و به گفته مقام معظم رهبر انقلاب توجه به لسان قوم در فعالیت‌های فرهنگی- تبلیغاتی از جمله اقتضائات فعالیت‌های فرهنگی است: زبان ارتباط گرفتن با یک جوان و نوجوان با زبان حرف زدن با یک غافل جاهل یا معاند فرق می‌کند همچنان‌که باید زبان و لسان صحبت و تبلیغ در کشورهای دیگر با  کار فرهنگی-تبلیغی در داخل از جمله در مجموعه‌های انقلابی تفاوت داشته باشد.

8- در جنگِ شناختیِ انسان که غرب پیش آورده است، انسان از ابعاد متعالی و بنیادین خود غافل می‌شود. باید با نظر به این آیات از خود پرسید آیا اولاً: خود را حقیقتاً می‌شناسیم؟ ثانیاً: آیا مسیر انسان‌هایی که غافل از خود شده‌اند را می‌دانید؟

9- خداوند در این سوره پس از اشارات و سوگندهایی که مطرح فرمود، خودِ ما را در نزد خودمان به میان آورد تا در نزد خود حقیقت را احساس کنیم و ادامه دهیم.

10- آیا احترام به خود، همان نیست که خود را تا بنیادین‌ترین نحوه حضور که آیه شماره 8 این سوره به میان آورد، پیدا کنیم؟ که در بنیاد خود چه حضوری از خود احساس می‌کنیم؟ آیا آن حضور، همانی نیست که خداوند در مورد ما می‌فرماید: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» آری! در بنیاد و نفس انسان، فجور و تقوایش را به او الهام کرد تا خودش در درون خود عامل سقوط و صعود خود را احساس کند.

 11- خداوند می فرماید: «یا أ‌َیهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُمْ أ‌َنْفُسَکُمْ لَا یضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِ‌ذَا اهْتَدَیتُمْ.» (105 مائده) هان ای اهل ایمان، متوجه و مواظب نفس و جان خود باشید، در آن صورت چنانچه کسی گمراه شود، شما را هراسی نیست آن‌گاه که از طریق درک حقیقت خود هدایت شده باشید.

 و یا حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «عجبتُ لمن یُنْشِد ضالتَه و قد اَضَلّ نَفْسَه فلا یطلبها»، در تعجبم از آن‌که کسی به دنبال آنچه گم کرده است می‌گردد، در حالی‌که خود را گم کرده و به دنبال خود نمی‌گردد.

12- به گفته جناب مولوی:

در تو نمرودی است آتش در مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو

=========

ره آسمان درون است، پَرِ عشق را بجنبان پَرِ عشق چون قوی شد، غم نردبان نماند

تو مبین جهان ز بیرون که جهان درون دیده‌ست چو دو دیده را ببستی ز جهان جهان نماند

....................

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس، خویش بر دلقی بدوخت

داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود، چون خری

قیمت هر کالَه دانی که چیست قیمت خود را ندانی احمقی است

...............

13- باید توجه کرد که مشغول‌شدن به امور محسوس، حجاب درک بیشتر حقیقتِ خود می‌شود، حقیقتی که همواره در معرض الهام فجور و تقوای خود می‌باشد تا در مراقبه‌ای حضوری و زنده، حق را از باطل تشخیص دهد و بیش از پیش به خودش و بنیادش نزدیک گردد. این‌جا است که جایگاه تذکرات دینی برای دوری از حُبّ دنیا معلوم می‌شود، زیرا با حبّ دنیا انسان از حقیقت خود فاصله می‌گیرد.

14- کمال انسانی به درک الهامِ «فجور» و «تقوا» است و همواره این دو حالت به او الهام می‌شود تا از فجوری که او را از خودش و خدا دور می‌کند، به سوی تقوایی سیر کند که او را به خود و خدا نزدیک می‌نماید و این با رعایت شریعت الهی ممکن است که انسان‌ترین انسان یعنی پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» مأمور ابلاغ آن است[[2]](#footnote-2) تا اولاً: انسان از این طریق نفسِ خود را با تزکیه لازم به رستگاری و بالندگی و فلاح برساند و ثانیاً: از آن طریق به انسانی‌ترین انسان نزدیک گردد که همان نزدیکی واقعی به اصلِ اصیلِ خود می‌باشد، زیرا توانسته‌ایم از فجورِ نفس خود که منکرات شریعت است، به تقوای نفس خود که اوامر الهی است، نایل گردیم. با شناخت خود جایگاه دستورات شرع مقدس به صورت حیرت‌آوری برای انسان معنا پیدا می‌کند.

15- این‌که بعد از آیه «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»(8) فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها»(9)، خواست متذکر شود کسی به رستگاری می‌رسد که مطابق تقوای درونی خود عمل کند و این‌که فرمود: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها»(10)، خواست متذکر شود کسی که به تقوای درونی خود عمل نکند عملاً به فجور درونی خود گرایش پیدا می‌کند، و در عمل، خودش خود را دفن کرده و حجّت برای او تمام است، زیرا می‌داند که خودش عامل بی‌ثمری و پوچی و یأس و افسردگی خود شده. زیرا فجور خود را می‌شناسد و به او الهام شده چه چیزهایی فجور او است.

16- با توجه به این‌که فرمود: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» و ملاحظه می‌کنید که این الهام و تذکر به «فجور» و «تقوا» برای هرکس دائمی است؛ پس اگر انسان در مرحله‌ای از زندگی از فجور خود عبور کرد و در رعایت تقوا موفق شود، چیزی نمی‌گذرد که با الهامی دیگر باز با فجور و تقوای جدیدی روبه‌رو می‌شود تا در راستای عبور از فجور و حاضرشدن در تقوی منزلی را بعد از منزلی در امر کمال هرچه بیشتر خود طی کند. این‌جا است که نباید انسان گمان کند قبضی که بعد از بسط سراغ او می‌آید، برگشت به عقب است و حالت سرگردانی جدید را حمل بر بی‌نتیجه‌بودن کارهای گذشته بداند. غافل از این‌که این حالت، الهامی است بعد از الهام برای روبه‌روشدن با فجور و تقوایی جدید و عبور از فجوری جدید، تا وارد جهانی بس گشوده‌تر از جهان دیروز شود. این قبضی که این روزها سراغ رفقا آمده است، از این قرار است.

17- پس از سکراتی که گذشت، باز با سکراتی روبه‌رو می شوید که باید از آن نیز استقبال کرد و در همین راستا شیطانی که در صدد است ما را نسبت به راهی که شروع کرده‌ایم مأیوس کند، ناکام بگذاریم. آری! انسان در این مسیر منازل بی‌شماری در پیش دارد باید به شکوفایی نهایی که پاداش همه صبرهایی است که در این راه داشته‌اید، فکر کنید.[[3]](#footnote-3)

18- با توجه به بشارتی که به صابرین می‌دهد و می‌فرماید: «وَ بَشِّرِ الصَّابِرين» می‌فهمیم که الهامی جدید باز ما را در مقابل تعارض بین فجور و تقوا در خود قرار می‌دهد، تا باز عبور از فجورِ جدید را اراده کنیم، با نظر به آینده‌ای بس متعالی، آینده‌ای که انسان در معیّت حضرت حق قرار می‌گیرد. زیرا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرين‏»‏ در این حالت به حکم «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى‏» همه افعالش را «بالحقّ» انجام می‌دهد، نه آن‌که فعلی را به خاطر خدا اراده کند. وقتی افعال انسان «بالحقّ» انجام گیرد، در این حالت انسان با احساس حضور خود نزد خود، اراده حضور خدا را در نزد خود احساس می‌نماید و جز حق تعالی را در افعالش اراده نمی‌کند و این است آن لذّت و حضور واقعی که هرکس به دنبال آن است و با تقوای درونی حاصل می‌شود.

19- با تقوای الهی و تزکیه‌ای که برای انسان در آن راستا پیش می آید، در واقع انسان مظهر صفات حضرت حق تعالی می‌شود، این حالت، حالتِ انسانی است که متوجه حقیقت خود شده است و در تعادلِ لازم، خداداریِ خود را احساس می‌کند، به همان معنای «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها»، و لذا به خوبی انحراف خود از تعادل و گرایش به وهمیّات را احساس می‌کند و در ساحت وجه تمایز خود با حیوان را که حیوان ناطق نیست و انسان ناطق است و استعداد زبان گشودن دارد، حاضر می‌گردد و به اسم ربِّ خود می‌خواند، ربّی که بسی بزرگوار است و گفتن و نوشتنی را به او القاء می‌کند که در حالت معمولی و بدون حضور در آن ساحتِ انسانی خاص، او را توان چنین گفتن و نوشتن نبود.[[4]](#footnote-4)

20- اولین گامی که هر انسان با نظر به اصل و بنیاد خود باید بردارد، جداکردن مرز بین «فجور» و «تقوا» در نزد خود است، تا در جهان بیکرانه و گسترده و صاف و نورانیِ درون خود حاضر شود که بهشتی است غیر قابل توصیف، زیرا در آن حالت روحِ‌ جاری در خود را که نظر به حق تعالی دارد، بیشتر و بیشتر احساس می‌کند و با تجلیات گوناگون حضرت حق آشنا می‌گردد و معنای «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها» برایش روشن می‌شود که چگونه نه‌تنها اسرار عالم برایش آشکار می‌شود بلکه صورت مثالی عالم را مشاهد می‌کند، در اوج شیفتگی نسبت به آن‌ها در خود، و آیات اولیه سوره «شمس» متذکر آن صورت‌‌های مثالی است.

21- وقتی انسان در نزد خود به اصیل‌ترین حضور حاضر شد و مرز خود را با فجوری که حجاب حق است جدا کرد، آنچه در منظر خود به تقوای الهی می‌یابد غیر از انوار حق تعالی و مظاهر اسمای حسنای او نیست و او در همه امور حق را می‌یابد، لذا هیچ چیز او را از چیز دیگری باز نمی‌دارد و این درجه و شأن اصلی هر انسانی است که با فهم جایگاه خود و دوری از فجوری که از درون خود زشتی آن را می‌شناسد و شریعت الهی نیز متذکر آن است، شهودی نسبت به درک حقایق برایش پیش می‌آید که در وصف آن فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها» حقیقتاً بالید و پرورید آن‌کس که آن نفس را از فجور پیراسته کرد. پس قصه انسان در این مورد، قصه رشدیافتگی است نسبت به درک حقایق.

22- صفا و پاکی نفس به معنای واقعی آن مربوط به مرحله نهایی آن است زیرا تا انسان به آن مرحله نرسیده باشد، همواره سایه سیاه فجور برایش در میان است، در حالی‌که در آن مرحله نهایی که انسانِ آزاد از فجور، با تقوای خود در نزد خود حاضر است، هیچ‌ چیز او را از حقیقت خود که بالحق دیدن همه چیز است، باز نمی‌دارد چرا که طوری در نزد خود حاضر است که همه چیز را آینه ظهور انوار الهی می‌نگرد.

23- غلبه فجور بر تقوا یا از طریق غلبه شهوت است بر نفس، و یا از طریق غلبه غضب و یا از طریق غلبه «وَهم» بر نفس می‌باشد. در چنین شرایطی که غضب و شهوت و وَهم بر جان انسان غلبه کند، انسان در اختیار خودش نیست، بلکه در اختیار غضب و یا شهوت و یا وَهم است و این است معنای «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» که نفس از دست‌یابی به حقیقت خود محروم می‌شود، حقیقتی که خداوند به جهت در تعادل‌بودنش در باره‌اش سوگند یاد کرد و فرمود: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها».

24- نفسی که گرفتار واهمه و وَهم شد همواره در تصورات غیر واقعی که او را از هر حقیقتی دور می‌کند گرفتار است، بدون آن‌که به امری نزدیک شود که به جان او مربوط باشد و او احساس رضایت کند و از این جهت خود را در پوچی‌ها و افسردگی‌ها سرگردان می‌یابد، زیرا تنها اموری را تصور می‌کند که هیچ ریشه‌ای در بنیان اصیل‌اش ندارد و لذا هر تصوری که برایش پیش می‌آید او را یک قدم از خود دور می‌کند و به اموری دل‌خوش است که آن امور حجاب‌هایی است بین او و نفسی که خداوندآن را بسی بزرگ اعلام کرده و رستگاری و پروریدن و به ثمررسیدن انسان را در پاک‌نگه‌داشتن انسان از همین وهمیات خبر داده است. پس خوب است به بحران مسئله انسان از فهم خود و جواب قرآن به آن بحران فکر کنیم.

25- آیا فروافتادن در غم‌ها و رنج‌های خیالی که اتفاقاً درون انسان را فرا می‌گیرد، حکایت از آن نمی‌کند که آن انسان راه دیگری را باید پیش می‌گرفت تا در درون او شادی‌ها و آرامش‌ها به ظهور می‌آمد؟ و آن آزادشدن از هر آن‌ چیزی است که محدود است، زیرا انسان نسبت به هر امر محدودی که با ذات بیکرانه و جاودانه او یگانه نیست، راحت و راضی نمی‌باشد و وقتی خود را تنها در امور محدود جستجو کرد، همیشه بین حسرت و آرزو متوقف است. این‌جا است که هیچ راهی نمی‌ماند مگر آن‌که انسان خود را در «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها» جستجو کند. یعنی آزادکردن خود از هر آنچه ذات بیکرانه و جاودانه او را محدود می‌کند. به همان معنایی که جناب حافظ فرمودند: «تو را ز گنگره عرش می‌زنند نفیر / ندانمت که در این دامگه چه افتادست.»

26- آیا این‌که نفس ناطقه انسان از فقدان کمالات خود غمگین می‌شود و نگران آن است که آن حالت، یعنی فقدان کمالات برایش همیشه بماند، حکایت از آن نمی‌کند که اصلِ اصیلِ هر انسانی یعنی جان و نفس او با آزادشدن از نقص‌ها و فجورها به سوی او برمی‌گردد تا در کمالات که همان انس با خداوند است، آرام گیرد؟ و با نتایج همّت بلند خود که همان تزکیه نفس است روبه‌رو گردد؟ و وای اگر نسبت به کمالات نفس خود که همان تقوایش می‌باشد، بی‌تفاوت باشد و از فجور خود هر لحظه و همواره فاصله نگیرد، در آن حال در محضر خداوند چه جایگاهی دارد. وقتی با خودش طوری روبه‌رو شود که «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها».

27- با تمرکز بر ذات انسانیِ خود و درک وجه تقوایی که بر هر کدام از ما انسان‌ها الهام شده، متوجه توحیدی می‌شویم که همان تعلّق جان ما به حضرت معبود است و هر اندازه در تزکیه نفس و جان خود بیشتر تلاش کنیم، به همان اندازه سرعت بیشتری نسبت به درک توحیدیِ جان خود برایمان پیش می‌آید و معنای تقابل تاریخی انبیای الهی در مقابل استکبار را بهتر درک می‌کنیم و برای درک بیشتر وجود خود، خود را عضوی از آن حضور تاریخی که انبیاء و اولیای الهی در آن حاضر شده‌اند، احساس می‌کنیم که در این تاریخ با حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی پیش آورده است، واقع می‌شود، وگرنه در زمرّه قوم حضرت صالح«علیه‌السلام» قرار می‌گیرند که با آن حضرت همراهی نکردند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - به فرآیندی باید فکر کرد که منجر به انسانی شد که آن انسان با از دست‌دادنِ مرجع الهی‌اش احساس پوچی می‌کند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - آیا ممکن است پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به انسان و کمال انسانی نظر نداشته باشند و خداوند این‌چنین عمیق معنای انسان را با پیامبر خود بدون مطالبه درونیِ رسولش با او در میان بگذارد؟ راستی را! رسول خدا نسبت به انسان چگونه می‌اندیشیدند و به دنبال چه بودند که خداوند در جواب این وسیع‌ترین انسان، این آیات را به او وَحی می‌فرماید تا در این زمانه که انسان خودش مسئله خود شده است، بتواند از طریق وحی الهی اصیل‌ترین جواب را دریافت کند؟ [↑](#footnote-ref-2)
3. - آیت الله حائری شیرازی فرموده بودند: «قرآن می‌فرماید «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ یعنی اگر کسی بگوید: «من نمی‌توانم بین فجور و تقوی [خیر و شرّ]، فرق بگذارم»، خداوند می گوید: «حرفش را باور نکن! من [خودم] به او الهام کرده ام». [↑](#footnote-ref-3)
4. - خداوند در اولین ارتباط در ساحت نبوت به رسول خود فرمود: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ(علق/آیات 1 تا 5) [↑](#footnote-ref-4)